

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته، تحقیق مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (ره) در اقسام واجب کفایی و نسبت آن با مبنای امام خمینی (ره) و سایر اصولیین را تبیین کردیم. نقطه‌ی آغاز، نفی یک‌دست بودن واجبات کفایی است. نمی‌توان همه آن‌ها را با یک صورت ثبوتی تحلیل کرد. ایشان واجبات کفایی را به سه قسم برمی‌گردانند: ۱- طبیعت مأموره بیش از یک مصداق ندارد (مثل قتل سَابَّ النبی، دفن یک میت). ۲- طبیعت قابل تکرار است، اما غرض و جوبی با یک مصداق حاصل می‌شود و بقیه مستحب‌اند (مثل صلاة میت). ۳- طبیعت قابل تکرار است و صرف‌الوجود آن محصل غرض است (به صورت ثبوتی قابل تصویر، هرچند مثال روشن شرعی ندارد). دو مبنای مهم در حقیقت واجب کفایی از منظر محقق لنکرانی بررسی شد: اختلاف عینی و کفایی در «مکلف» (وجود ساری در عینی، صرف‌الوجود در کفایی) و اختلاف در «مکلف‌به» (دخاله/عدم دخالت مباشرت، مبنای محقق بروجردی). هر دو مبنا در قسم اول و دوم به دلیل لغویت و عدم قبول عقلایی رد می‌شوند. عقلاء بحث همگان را به خاطر فعلی که فقط یک‌بار یا در یک مصداق واجب کافی است، معقول نمی‌دانند. در این دو قسم، ایشان دو راه حل پیشنهاد می‌کند: تشبیه به واجب تخیری در ناحیه‌ی مکلف (أحد المكلفین) یا تحلیل وجوب به صورت مشروط به عدم فعل غیر (راه آخوند). در قسم سوم، مبنای «صرف الوجود المكلف» قابل پیاده‌سازی دانسته می‌شود. سپس نقش «خطابات قانونی» در این تحلیل را مطرح کردیم. بر این مبنا، تکلیف در مقام جعل، قانون متعلق به عنوان نوعی است، نه بحث شخصی به افراد. لذا بحث‌های مبتنی بر این که «مکلف بالخصوص چه کسی است؟» در سطح جعل، موضوعیت تام ندارد و باید محور تحلیل به «صرف وجود فعل مأموره» و غرض شارع منتقل شود. در همین راستا، مبنای محقق اصفهانی در لزوم مکلف بالخصوص و قیاس بحث تشریعی به حرکت تکوینی نقد شد. در نهایت، با استناد به تحلیل امام و آیت الله فاضل (قده)، نشان داده شد که از خصائص سه‌گانه‌ی مشهور واجب کفایی، تنها «عصیان جمیع در فرض ترک جمعی» به طور دقیق حفظ می‌شود، در حالی که «امتنال جمیع در فرض فعل جمیع» و «سقوط تکلیف دیگران به سبب فعل واحد» بر مبنای «فرد من المكلفین» نیازمند بازخوانی ثبوتی و اصلاح تعبیرند.

دهه فجر، نعمت انقلاب و جایگاه سپاه پاسداران

پیش از ورود در بحث، تأمل در دو محور اساسی در آستانه دهه فجر ضروری است.

۱. دهه فجر و حیات مجدد اسلام در ایران

بازگشت امام و نقش علما در شکل‌گیری دهه فجر

ایام پیش رو، ایام دهه فجر انقلاب اسلامی است؛ روزهایی که تحولاتی بنیادین در ایران رقم خورد، از روزی که امام خمینی قدس سره - با وجود خطرهای جدی و کاملاً پیش‌بینی‌پذیر - با اطمینان و ایمان راسخ، برای تحقق هدف الهی خویش از پاریس به ایران بازگشت، تا آن استقبال بی‌نظیر و تاریخی از ایشان، و سپس شکل‌گیری حرکت نهایی که به تأسیس حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی در این سرزمین انجامید.

در این روند، نقش علمای دین، به‌ویژه علمای قم، بسیار برجسته بود. گروهی از بزرگان از قم به تهران رفتند و در دانشگاه تهران

متحصّن شدند، از جمله مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه. هدف این تحصّن اعتراض به بسته شدن فرودگاه‌ها - به قصد جلوگیری از ورود امام - و ایجاد فشار افکار عمومی برای بازگشایی فرودگاه و فراهم شدن زمینه بازگشت امام بود. علما در کنار مردم، بستر حضور امام و تحقق قیام نهایی ایشان - یعنی تشکیل حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی - را فراهم کردند. این ده روز که به حق «دهه فجر» نام گرفت، حقیقتاً دهه طلوع مجدد اسلام و انقلاب در این کشور است.

حقیقت انقلاب: منت الهی و احیای دین

اگر حقیقت این انقلاب در چند جمله خلاصه شود، چنین است: امام خمینی قدس سره به اسلام حیات مجدد بخشید؛ اسلام را در معنای واقعی خود احیا کرد؛ دین را از حاشیه به متن زندگی بازگرداند و در صحنه اجتماع و سیاست در اختیار بشر قرار داد. مرحوم والد ما، هرگاه دهه فجر فرا می‌رسید، این آیه شریفه را تلاوت می‌کردند:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ... [1]

ایشان توضیح می‌دادند که همان‌گونه که برانگیختن رسول اکرم صلی الله علیه و آله، منتی الهی بر مؤمنان بود - و قرآن با تعبیر «مَنْ اللَّهُ» بر آن تأکید کرده است - انقلاب اسلامی نیز منتی الهی بود که به دست امام، با خون شهیدان، مجاهدت مجاهدان و حضور آگاهانه مردم پدید آمد. در واقع، این انقلاب، صورت تاریخی همان سنت الهی «منت» بر جامعه مؤمنان در این عصر است.

ابعاد این نعمت: عزت دین، ملت و ایران

امام خمینی قدس سره، نخست به دین حیات تازه بخشید و در پرتو آن، به مردم و به ایران عزت داد. ملت ایران را از حیث استقلال، آگاهی سیاسی، فهم اجتماعی و پیشرفت‌های علمی در جایگاهی ویژه در جهان نشان داد. به تاریخ ایران نیز عزت بخشید، به‌گونه‌ای که اگر کسی بخواهد تاریخ این سرزمین را از آغاز تا امروز دآوری کند، ناگزیر خواهد گفت که مقطع عظمت حقیقی ایران، همان مقطع پیروزی انقلاب اسلامی است، زمانی که ایران از چنگال، بلکه از «حلقوم» قدرت‌های استعماری مانند آمریکا و انگلیس بیرون کشیده شد. این کشور عملاً در اختیار آنان بود و امام و مردم، آن را از حلقومشان بیرون آوردند. اصرار امروز همان قدرت‌ها بر توطئه و دشمنی، از آن‌روست که مزه چپاول و غارت، هنوز زیر زبانشان است و می‌کوشند اوضاع را به همان دوران سیاه پیش از انقلاب بازگردانند.

یاد نعمت انقلاب و تکلیف ما

خدای متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. [2]

این یادآوری، منحصر به نعمت‌های فردی و ظاهری نیست، هرچند همان‌ها نیز نعمت الهی است. نعمت‌های بزرگ‌تری چون همین انقلاب و حیاتی که اسلام در این پنجاه ساله اخیر در این سرزمین یافته است، باید پیوسته در تذکر جمعی جامعه زنده بماند. از این‌رو، در دهه فجر، لازم است آثار و برکات انقلاب برای نسل‌های مختلف، با زبان متقن و مستند، بازگو شود.

از برکات این انقلاب آن است که به حوزه‌های علمی و دانشگاه‌ها حیات نوینی بخشید. امروز در دانشگاه‌ها، رشته‌های دانش‌بنیان، پژوهش‌های نوآورانه، ابتکارات و اختراعات، و حضور فعال جوانان در عرصه علم و فناوری، جلوه همین حیات تازه است. دانشگاه‌ها اعتباری نو و جایگاهی رفیع یافتند. گرچه دشمن بیکار ننشسته، موانع فراوان ایجاد کرده و نگذاشته است انقلاب در برخی بخش‌ها به تمامی اهداف خود برسد، اما با وجود همه این دشمنی‌ها، آنچه تحقق یافته است، خود از کرامت‌های الهی و عنایات خاص خدای متعال است.

در برابر چنین نعمتی، ما موظفیم قدر انقلاب را بدانیم، از آن پاسداری کنیم و در خدمت به آن کوتاهی نورزیم. هیچکس حق ندارد خود را طلبکار بداند. همه ما مدیون این عنایت الهی، مدیون خون شهدا و رهبری امام هستیم. هرکس به قدر وسع خود باید خدمت کند؛ طلبه با جدیت افزون در تحصیل و تبیین دین و معارف آن برای انسان معاصر، و دیگر اقشار جامعه نیز هر یک در عرصه تخصصی خویش.

خدای متعال در آیه‌ای دیگر هشدار می‌دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلْكُمُ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ [3]

معنای آیه آن است که کافران می‌کوشند جامعه مؤمنان را به گذشته برگردانند. اگر در برابر آنان خضوع کنیم و تسلیم خواسته‌هایشان شویم - همان‌گونه که امروز برخی سردمداران غربی صریحاً می‌گویند: «ایران یا باید تسلیم شود یا با جنگ روبه‌رو خواهد شد» - نتیجه همان است که قرآن می‌فرماید: «يُرْذِلْكُمُ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ شما را به همان عقب‌ماندگی، خواری، ذلت، فقر و وابستگی دوران پهلوی و طاغوت بازمی‌گردانند، و سرانجام: «فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ جز زیان و خسران حاصلی نخواهد بود. راه نجات، تمسک به این بخش آیه است: «بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»؛ باید تحت ولایت الهی بود و نصرت را از او خواست؛ اوست بهترین یاور. پاسداشت انقلاب و مقاومت در برابر فشارها، در این چارچوب قرآنی معنا می‌یابد.

۲. واژه‌سازی‌های غرب و نسبت ناروا به سپاه پاسداران

برچسب «تروریسم» و شگرد واژه‌سازی

نکته دوم ناظر به مسئله‌ای است که این روزها در اروپا مطرح شده است؛ تلاش برای معرفی یکی از نهادهای بس مقدس، خدوم و دینی - نهادهای برخاسته از متن انقلاب و از دل همین مردم - یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به عنوان «سازمان تروریستی».

در اینجا مناسب است به تذکری از مرحوم والد ما رضوان‌الله‌تعالی‌علیه اشاره شود. ایشان مکرراً یادآور می‌شدند که یکی از شگردهای جهان غرب آن است که هر ظلم و جنایتی را با واژه‌ای در نقطه مقابل حقیقت آن توجیه و تزیین می‌کند. می‌خواهد حقیقت زن را نابود کند، به نام «حقوق زن» وارد می‌شود. می‌خواهد کشورها را استعمار و استثمار کند، با شعار «آزادی» و «حقوق بشر» به میدان می‌آید.

در کاربرد واژه «تروریسم» نیز همین بازی دیده می‌شود. امروز، خود غرب سردمدار حقیقی ترور در جهان است. از چه تروری بالاتر که رئیس‌جمهور یک کشور را در سرزمین خودش می‌ربایند و می‌برند؟! با این همه، اروپای امروز - با وجود آگاهی کامل از واقعیت‌ها - در برابر آمریکا ذلیل است و جرأت ندارد سخنی مؤثر بر زبان آورد. مجامع به اصطلاح بین‌المللی نیز عملاً از قدرت بازدارندگی حقیقی محروم‌اند.

سکوت در برابر رژیم صهیونیستی

در برابر این وضعیت، جنایات رژیم صهیونیستی در کشتار کودکان و نسل‌کشی مردم مظلوم، هر روز در برابر چشم جهانیان رخ می‌دهد، اما کوچک‌ترین اراده جدی در اروپا برای معرفی این رژیم به عنوان یک رژیم کودک‌کش و نسل‌کش دیده نمی‌شود. گاه برای حفظ ظاهر، تعبیراتی مبهم به کار می‌برند، ولی در عمل، دستشان در دست همان رژیم است، همان‌گونه که آمریکا حامی بی‌قید و شرط اسرائیل است، اروپا نیز در عمل همان مسیر را می‌پیماید.

در چنین فضایی، کاربرد برچسب «تروریسم» برای نهادهایی چون سپاه پاسداران، چیزی جز ادامه همان سیاست واژه‌سازی

وارونه و قلب حقیقت نیست.

جایگاه سپاه پاسداران در نگاه حوزه و ملت

در برابر این نسبت‌های ناروا، ما - به عنوان حوزه علمی و طلاب این حوزه - لازم می‌دانیم به دنیا اعلام کنیم که سپاه پاسداران برای ما، همانند ارتش، نهادی بس محترم و ارزشمند است؛ نهادی برآمده از متن این انقلاب و پیوندخورده با ایمان و فداکاری مردم. امام خمینی قدس سره درباره این نهاد فرمودند: «ای کاش من هم یک پاسدار بودم».[4] امروز هر ایرانی آگاه، این سخن امام را در دل تصدیق می‌کند.

خدمات سپاه روشن است. در دوران دفاع مقدس، سپاه در کنار ارتش و بسیج، نگذاشتند حتی یک وجب از خاک این کشور در اختیار بیگانه قرار گیرد. پس از جنگ نیز در بحران‌های گوناگون، در دفاع از انقلاب و کشور، نقش‌هایی بزرگ و تعیین‌کننده ایفا کرده است.

مردم، حوزه‌های علمی، مراکز علمی و علما، قدر این نهاد را می‌دانند، آن را از سرمایه‌های بزرگ انقلاب و این ملت می‌شمارند و با تمام وجود از این نهاد مقدس حمایت می‌کنند.

بازنگری در خصائص مشهور واجب کفایی بر اساس مبنای امام خمینی

بحث در واجب کفایی به نقطه‌ی پایانی خود رسیده است. در این بخش، به بازنگری در خصائص مشهور واجب کفایی، با تکیه بر مبنای امام خمینی قدس سره و تقریر مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی، می‌پردازیم و داوری نهایی را به تأمل خواننده وا می‌گذاریم.

نقطه‌ی عزیمت: نفی استغراق و التزام به «أحد المکلفین»

در تحلیل کلام امام خمینی قدس سره، یکی از ارکان تحقیق ایشان این است که تعلق وجوب کفایی به همه‌ی مکلفین به نحو استغراق، ممتنع است. ایشان تصریح دارند که در واجب کفایی، که یک فعل، یک غرض و یک خطاب بیشتر نیست، معقول نیست بگوییم همین وجوب استغراقاً متوجه همه‌ی افراد شود. از این رو، استغراق را نفی کرده و در عوض می‌فرمایند که وجوب به «أحد المکلفین» به نحو غیر معین تعلق گرفته است.

بر اساس این مبنا، نخستین خصیصه‌ی مشهور واجب کفایی زیر سؤال می‌رود، خصیصه‌ای که می‌گوید: «اگر همه‌ی مکلفان واجب کفایی را انجام دهند، همه ممتثل‌اند.» زیرا اگر در واجب کفایی تنها یک وجوب و یک غرض داشته باشیم که به «أحد المکلفین» تعلق گرفته است، در فرضی مانند صلاة بر میّت که همه نماز میّت بخوانند، بر پایه‌ی این تحلیل، تنها یک نماز است که به واقع محقق غرض مولی و مصداق امتثال آن وجوب ابتدایی است. نمازهای دیگر، اگر ثواب داشته باشند، ثواب امتثال همان وجوب کفایی واحد نیست، بلکه ثوابی تفضلی یا در قالب استحباب است.

خصائص ثلاثه در بیان محقق اصفهانی و تردید در هر سه

محقق اصفهانی و به تبع ایشان، شهید صدر و بسیاری از اصولیین، برای واجب کفایی سه خصیصه برشمرده‌اند: اگر همه انجام دهند، همه ممتثل‌اند. اگر همه ترک کنند، همه عاصی‌اند. اگر یک نفر انجام دهد، تکلیف از ذمه‌ی دیگران ساقط می‌شود.[5] طبق مبنای امام خمینی دست‌کم نسبت به خصیصه‌ی نخست، باید تردید جدی ایجاد شود. اما می‌توان پا را فراتر نهاد و گفت که در هر سه خصیصه جای مناقشه است.

مناقشه در عصیان جمیع

در دوره‌ی قبل، نسبت به خصیصه‌ی دوم (عصیان جمیع) اشکال شد، به این بیان که اگر مثلاً میّتی دفن نشده باشد، آیا می‌توان حکم کرد که «تمام مکلفان روی زمین» عاصی‌اند؟ روشن است کسانی که اساساً از وجود میّت و وجوب دفن آگاه نیستند،

معذورند. اگر گفته شود: «فقط عالمان به موضوع و حکم عاصی‌اند»، باز این سؤال باقی است که شارع حکیم که از آغاز می‌داند در یک قضیه‌ی خاص، نهایتاً ده، پنجاه یا صد نفر از مکلفین مطلع می‌شوند، چرا باید از ابتدا همه را مکلف به این واجب قرار دهد؟ چنین جعل عامی، با علم به این‌که اکثریت قریب به اتفاق اصلاً مطلع نمی‌شوند، لغو خواهد بود. التزام به این‌که خطاب، بالفعل متوجه به همگان است، اما به‌خاطر جهل اکثریت، منجز نیست، در چنین فروضی خود قرینه‌ای است بر این‌که از آغاز، بنای شارع بر اشتغال ذمه‌ی همه در واجب کفایی نبوده است.

معيار صحيح عصيان در واجب کفایی

بر این اساس، می‌توان نظریه‌ای را این‌گونه صورت‌بندی کرد که در واجب کفایی، مکلف کسی است که ترک آن فعل عرفاً به او مستند باشد، و در صورت ترک، عاصی است، یعنی عالم به موضوع و حکم باشد، قادر بر انجام فعل باشد، و مانع خارجی نداشته باشد. در چنین شرایطی، اگر ترک کند، ترک واجب به او مستند است و مستحق عقاب خواهد بود. اما این‌که «جميع المكلفين» در ترک یک واجب کفایی عاصی باشند، امری مستبعد و برخلاف ظاهر حکمت شارع است.

مناقشه در سقوط تکلیف دیگران به فعل واحد

خصیصه‌ی سوم می‌گوید: «اگر یک نفر واجب کفایی را انجام دهد، تکلیف از ذمه‌ی دیگران ساقط می‌شود.» این تعبیر، ناظر به وضعیتی است که در ابتداء، ذمه‌ی همه‌ی افراد به آن واجب مشغول شده باشد، سپس فعل یک نفر، سبب برائت ذمه‌ی دیگران گردد.

این تصویر، دست‌کم به‌طور اطلاق، با مبنای امام و نیز با مبانی عقلی، سازگار نیست؛ زیرا همان‌گونه که قاعده‌ی «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» اقتضا می‌کند گناه دیگری به ذمه‌ی من سرایت نکند، به قیاس اولویت، فعل عباد دیگری نیز نباید واجب واقعی من را - اگر بر عهده‌ام آمده باشد - ساقط کند، مگر این‌که اساساً از ابتدا بر من واجبی متوجه نشده باشد. عبادات، نسبت شخصی دارند. همان‌گونه که نماز دیگری نماز من را ساقط نمی‌کند، در باب واجب کفایی نیز منطقی نیست بگوییم تکلیف من واقعاً ثابت بوده است و با فعل دیگری ساقط شده است.

بر این مبنا، در واجب کفایی، از آغاز، ذمه‌ی همه‌ی افراد مشغول نبوده است که فعل یک نفر را سبب سقوط ذمه‌ی دیگران بدانیم، بلکه تکلیف واقعی به عهده‌ی همان کسی است که بالفعل اقدام می‌کند و فعل او کاشف از اشتغال ذمه‌اش است. نسبت به دیگران، اساساً وجوبی همانند این وجوب خاص جعل نشده تا سخن از سقوط آن به‌واسطه‌ی غیر مطرح باشد.

جهت‌گیری محقق بروجردی و علامه حلی: طلب نفس فعل

در این موضع، کلام آیت‌الله بروجردی - که ریشه‌ی آن را در عبارت علامه حلی رضوان‌الله‌علیهما نیز می‌توان یافت - اهمیت خاص پیدا می‌کند. ایشان می‌فرمودند: «در واجب کفایی، مولا خود فعل را طلب می‌کند و غرضش تحقق آن فعل در خارج است، بی‌آن‌که لازم باشد حتماً همه را مکلف قرار دهد.» اصل این نکته، مورد قبول است، اما در یک جهت با ایشان اختلاف داریم. محقق بروجردی می‌فرمودند: «همه‌ی افراد مکلف‌اند، لکن مباشرت شرط نیست.»

بر اساس مباحث گذشته، این پرسش باقی است که شارع حکیم، که می‌داند همه‌ی افراد نمی‌توانند مباشرة اقدام کنند، یا در مواردی که خود فعل، بیش از یک مصداق در خارج ندارد، چه وجهی دارد همگان را در دایره‌ی تکلیف داخل کند و سپس سقوط تکلیف ایشان را به فعل بعضی بسپارد؟ چنین جعل وسیعی، با علم به عدم امکان یا لغویت انبعاث همگان، وجهی ندارد.

نتیجه: فرق عینی و کفایی در غرض، نه در اشتغال عام ذمه

با توجه به این مبانی، تفکیک صحیح میان واجب عینی و واجب کفایی را می‌توان چنین خلاصه کرد: در واجب عینی، غرض

شارع بر تحقق فعل از ناحیه‌ی هر مکلف تعلّق گرفته است، یعنی طبیعت فعل، نسبت به هر فرد، مقید به صدور از نفس اوست. در واجب کفایی، غرض شارع بر تحقق صرف وجود فعل در خارج است. هرکس آن را محقق سازد، همان ثواب و اثر و جوب بر او مترتب می‌گردد، و نسبت به دیگران، ذمه‌ای به معنای اشتغال ابتدایی عام، از آغاز مستقر نشده است، بلکه تنها در فرضی عهده‌دار عقاب خواهند بود که ترک فعل، با علم و قدرت، عرفاً به آن‌ها مستند شود.

بر این اساس، هر سه خصیصه‌ی مشهور واجب کفایی - هم امتثال جمیع، هم عصبان جمیع و هم سقوط تکلیف دیگران به صرف فعل واحد - دست‌کم در اطلاق‌شان قابل مناقشه‌اند و باید بر اساس این تفکیک غرض و تحلیل استناد فعل و ترک، بازخوانی شوند.

تحلیل نهایی: صرف‌الوجود فعل و نقش عقل در واجب کفایی

بر اساس آنچه از کلام امام خمینی قدس سره استفاده شد، اگر مبنای «خطابات قانونیه» را بپذیریم، تحلیل واجب کفایی تنها در قالب صرف‌الوجود فعل با آن مبنا سازگار است؛ زیرا در خطابات قانونیه، اساساً «مکلف» به‌عنوان فرد معین در متن جعل حکم ملحوظ نیست تا سخن از «أحد المكلفین» و امثال آن به میان آید.

البته ما خود، مبنای خطابات قانونیه را به‌طور کامل نمی‌پذیریم و برای آن اشکالاتی قائلیم. لکن از جهتی که این مبنا، نگاه را از «شخص مکلف» به «طبیعت فعل و غرض مولا» منتقل می‌کند، می‌توان در واجب کفایی، نکته‌ی «صرف‌الوجود فعل» را از آن اقتباس کرد، هرچند ملتزم به تمام لوازم خطابات قانونیه نباشیم.

صورت صحیح جعل در واجب کفایی: صرف‌الوجود فعل

مستفاد از مجموع بحث آن است که در واجب کفایی، مولای شارع در مقام جعل، هیچ مکلف معینی را در نظر نمی‌گیرد، بلکه تنها اعلام می‌کند که «این فعل، به‌نحو کفایی واجب و مطلوب من است». بر این اساس «کفایی» بودن، در ساحت متعلّق است، بدین معنا که صرف‌الوجود این فعل در خارج مطلوب است. شارع در متن جعل، نه «أحد المكلفین» را به‌عنوان مخاطب خاص این تکلیف تعیین می‌کند، و نه «جميع المكلفین علی نحو الاستغراق» و نه «مجموع من حیث المجموع» را. همه‌ی این صورت‌بندی‌ها، متفرّع بر این پیش‌فرض‌اند که شارع در حین جعل، به مکلف شخصی نظر دارد، در حالی که در واجب کفایی، جعل شرعی در همین حد است که طبیعت فعل را به‌نحو الزام مطلوب اعلام کند.

نقش عقل و بنای عقلا در تعیین فاعل و لزوم امتثال

پس از این اعلام مطلوبیت و وجوب فعل، عقل وارد میدان می‌شود و حکم می‌کند که «هر فعلی که مولا آن را به‌نحو الزام مطلوب بداند، باید در خارج محقق گردد». لازمه‌ی این حکم آن است که کسی از مکلفین که قادر است، باید اقدام کند. در این مرحله، دیگر نیازی به این تعابیر نیست که بگوییم «خطاب شرعی متوجه أحد المكلفین لا بعینه شده است»، یا «وجوب بر صرف الوجود المكلف رفته است». این تعابیر نوعی تکلف در تحلیل‌اند. شارع در واجب کفایی، فقط می‌گوید: «هذا الفعل مطلوب لی»، و این عقل و بنای عقلا است که می‌گوید: «مادام که مزاحمی در کار نیست، باید کسی که قادر است این فعل را امتثال کند.»

نظیر همین جریان را در بحث دلالت صیغه‌ی امر بر وجوب می‌بینیم. آن‌جا پرسش می‌شود که وقتی مولا فرمود: «صلّ»، وجوب از کجا فهمیده می‌شود؟ میرزای نائینی، وجوب را ناشی از حکم عقل می‌داند. امام خمینی قدس سره آن را به بنای عقلا برمی‌گردانند (با تفاوتی که میان حکم عقل و سیره‌ی عقلا هست). در واجب کفایی نیز می‌توان این بیان را به‌نحو تکرار کرد.

نکته‌ی مهم آن است که عقل، ذمه‌ای را مشغول نمی‌کند. اشتغال ذمه شأن جعل شارع است. عقل فقط می‌فهمد که «این فعل، مادام که به‌نحو کافی محقق نشده، باید انجام گیرد، و تحقق امتثال ملازم است با صدور فعل از دست‌کم یک فرد قادر.» در

واجباتِ توصلیه، عقل حتی فراتر می‌رود و می‌گوید لازم نیست خودِ مکلف مباشرةً انجام دهد؛ چون غرض، صرف تحقق طبیعتِ فعل است. در مورد دفن میّت، اگر دستگاهی طراحی شود که میّت را مطابق موازین شرعی دفن کند، عقل می‌گوید که غرضِ شارع حاصل شده است و موضوع الزام منتفی است، بدون آن‌که نیاز باشد انسانی به‌عنوانِ مباشرِ شرعی در صحنه باشد.

نقطه‌ی حرکتِ این تحقیق، همان بیانی است که از کلماتِ صاحبِ جواهر و آیت‌الله بروجردی رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما استفاده می‌شود. ایشان، تصریحاً یا تلویحاً، واجبِ کفایی را چنین می‌فهمند که «صرفُ الوجودِ فعل» در این قبیل موارد، مطلوبِ مولاست. یعنی شارع، تحققِ طبیعتِ فعل را - به‌نحوِ صرف‌الوجود - می‌طلبد، بدون آن‌که در متنِ جعل، اشتغالِ ذمه‌ی جمیع یا تعیینِ مکلفِ خاص مطرح باشد.

در مقابل، در برخی تقریرات، عنوان «صرفُ الوجودِ مکلف» هم مطرح شده است. اما به‌نظر می‌رسد که نیازی به این سطح از تحلیل در ناحیه‌ی مکلف نیست؛ زیرا حمل «صرف الوجود مکلف» بر موارد واجب کفایی، غالباً به لوازمی مثل اشتغالِ ذمه‌ی جمیع، یا لااقل ورود در همان شبکه‌ی تکلفاتِ مربوط به احد، مجموع، استغراق و... منتهی می‌شود. حال آن‌که می‌توان صرف‌الوجودِ فعل را به‌عنوانِ متعلقِ جعلِ شرعی اخذ کرد و بقیه را به حوزه‌ی حکم عقل در امتثال وا گذاشت.

تفکیکِ ساحتِ جعل و امتثال: نمونه‌های تطبیقی

این تفکیک، در موارد عینی به‌خوبی قابل مشاهده است. مثلاً در دفن میّت، شارع می‌گوید: «دفنُ المیت واجبٌ علی نحو الکفایة.» عقل تشخیص می‌دهد که این میّت باید دفن شود و، با توجه به شرایط، یک نفر یا چند نفر بر این کار کافی‌اند. معقول نیست بگوییم شارع در متن جعل، به‌طور مشخص فرموده: «بر سه نفر واجب است او را دفن کنند». این تعیین از سنخ تشخیصِ عقل در مقام امتثال است، نه جعلِ شرعی.

در جهاد، شارع می‌گوید: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ» [6] و از ادله‌ی دیگر و سیره‌ی متشرعه استفاده می‌شود که قتال، در مواردی، از سنخ تکالیف کفایی است. این‌که در مقام تحقق، گاهی با ۲۰ نفر و گاهی با ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ نفر انجام می‌گیرد، بر حسب تشخیصِ عقل و تدبیرِ عقلا در شرایط مختلف است، نه این‌که شارع برای هر زمان، عددی خاص را در متن حکم، تشریع کرده باشد.

در صلاة میّت، شارع می‌فرماید: «الصلاةُ علی المیت واجبةٌ علی نحو الکفایة.» با تحقق یک نماز، غرضِ شارع حاصل می‌شود و موضوع وجوبِ کفایی تمام است. نمازهای پس از آن، اگر خوانده شوند، از حیثِ ثواب و رجحان، در قلمرو مستحبات یا ثوابِ تفضلی قرار می‌گیرند، نه این‌که در تحققِ غرضِ اصلی وجوبِ کفایی نقش داشته باشند.

در مقابل این موارد، در واجباتِ عینیّه مانند «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، خطاب متوجه اشخاص است و ثواب و عقاب برای هر فرد، بر حسب امتثال یا عصیانِ شخصی او مترتب می‌شود. اشتغالِ ذمه در آن‌جا از ناحیه‌ی شارع است، نه از ناحیه‌ی حکم عقل.

جایگاه عقل: لزوم امتثال بدون جعلِ تکلیفِ جدید

تأکید می‌شود که عقل، مولویت و حق جعلِ تکلیف ندارد. این نکته‌ای است که امام خمینی قدس‌سره در مباحث اصول، بارها بر آن تأکید کرده‌اند. در واجب عینی، اشتغالِ ذمه از سوی شارع صورت می‌گیرد («أَقِمِ الصَّلَاةَ» ذمه را مشغول می‌کند). در واجب کفایی، شارع تنها اعلام می‌کند: «هذا الفعل واجبٌ و مطلوبٌ لی علی نحو الکفایة»، و عقل می‌گوید: «امتثال این اعلام، در خارج لازم است و باید فعل، به‌وسیله‌ی قادرین واقع شود.»

بر این اساس، ترک در مورد واجب کفایی، تنها نسبت به کسانی معقول است که هم عالم به موضوع و حکم‌اند و هم قادر بر انجام. با نبودِ علم یا قدرت، ترک به آنان مستند نمی‌شود. نمی‌توان از ترکِ دفنِ یک میّت در شهری خاص، عصیانِ همه‌ی

مسلمانان روی زمین را نتیجه گرفت. ترک، عرفاً به خویشان، مجاوران و مطلعان قادر مستند است.

نتیجه‌ی نهایی

برآیند این تحقیق چنین است که تمامی احتمالاتی که در کلمات اصولیان درباره‌ی موضوع تکلیف در واجب کفایی آمده - مانند تعلّق تکلیف به استغراق جمیع مکلفین، یا به أحد المکلفین معیناً أو غیر معین، یا به مجموع من حیث المجموع، یا به صرف الوجود مکلف - همگی متکی بر این تصوّرند که «شارع، خطاب خود را مستقیماً متوجه مکلف شخصی کرده است». اما اگر پذیرفتیم که در واجبات کفایی، شارع در مقام جعل، تنها می‌گوید: «هذا الفعل واجبٌ علی نحو الکفاية»، دیگر نیازی به این صورت‌بندی‌های همراه با تکلف نیست و متعلّق واقعی جعل شرعی، صرف‌الوجود فعل خواهد بود.

به یک جمله می‌توان رأی مختار را چنین خلاصه کرد: در واجب کفایی، جعل شرعی متعلّق به صرف‌الوجود فعل است و شارع در مقام جعل، مکلف خاصی را مخاطب قرار نمی‌دهد. عقل، در مقام امتثال، حکم می‌کند که این مطلوب شارع باید به‌وسیله‌ی قادرین تحقق یابد، و عقاب، تنها متوجه‌ی کسانی است که با وجود علم و قدرت، از امتثال آن خودداری کرده‌اند.

بدین‌سان، هم از تکلفات زائد در باب «موضوع تکلیف» در واجب کفایی برکنار می‌مانیم، و هم جایگاه واقعی شرع و عقل را در ساختار این قسم از وجوب، به‌روشنی باز می‌شناسیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - آل‌عمران: ۱۶۴.
- [2] - مائده: ۱۱.
- [3] - آل‌عمران: ۱۴۹-۱۵۰.
- [4] - خمینی، روح الله، «صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)»، ج ۱۵، ص ۴۹۶.
- [5] - الصدر، محمد باقر، «بحوث فی علم الأصول»، با محمود هاشمی شاهرودی، ج ۲، ص ۴۲۴.
- [6] - بقره: ۲۱۶.

منابع

- الصدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، محمود هاشمی شاهرودی، ۷ ج، قم، موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۱۷.
- خمینی، روح الله، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ۲۲ ج، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.